

# از امام حسین تا مصدق و حسنک وزیر

ایرج حدیدی

فرهنگی‌بازنشسته و کارشناس ارشد تاریخ

□ در شماره‌ی ۵۷ ماهنامه‌ی وزین **حافظ** (آذر و دی ماه ۱۳۸۷)، در بخش «نمونه‌های نظم و نثر شاعران و نویسندگان معاصر در حمایت از **ماهنامه‌ی حافظ**» صفحه‌ی ۹۲-۹۰ ردیف ۹- مطالبی از همکار گرامی جناب علی ناجی رستمی (از زرین شهر اصفهان) درج شده بود که در آغاز عین آن مسطور مورد نظر را آوردم و سپس برای یادآوری و اصلاح آن، سطور قلمی کردم، تنها از باب خیرخواهی و همکاری، نه از سر خرده‌گیری معیوب خودخواهانه و متجربانه: «مجله‌ی ۳۵ **حافظ** را که خواندم، اشک در چشمانم حلقه زد. آهی کشیدم و به یاد تنهایی حسین (ع) در ظهر عاشورا و به روی دار ماندن جسم شریف حسنک، و زدن رگ دست امیرکبیر و زندگی واپسین ابر مرد تاریخ سیدمحمد مصدق و ... افتادم.» در پاسخ به مطالب بالا عرض می‌کنم،

که:

۱- چون عین دست خط نویسنده‌ی محترم که در ستون دوم صفحه‌ی ۹۶ **حافظ** ۵۷ چاپ شده است، مرحوم دکتر محمد مصدق را «سید محمد مصدق» نوشته و احتمال غلط تاپیی در آن نمی‌رود، باید بگوییم که او «سید» نبود.

شادروان دکتر محمد مصدق، از نظر شأن و قدر و منزلت و از باب وجود ماهوی- سرور و پیشوای آزاد اندیشان و آزاد منشان و حق پویان تاریخ ملی و میهنی ماست و او نادره مردی است که همواره همه‌ی عمر سرشار از برکات و ملکات خویش را در راه پاسداری از آرمان‌ها و ارزش‌های میهنی،

بزرگوار- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و ...» نام می‌بردند که با آن درجه از خلوص و عیار پاک وجودی و روحانی فدای خودکامگی و ستم و جفای اربابان خودکامه و دژخیم خوی زمان خویش شدند و وجود عزیز خویش را در راه وطن و آرمان‌های متعالی ملی خویش بی‌باکانه در مسلخ عشق مسلوخ و قربانی کردند و انالحق گویان تخته‌بند خاکی را رها کردند و روح پر فتوحشان ارجعی گویان به سوی ملکوت اعلی پرواز کرد؟! در دنباله‌ی عرایضم مقوله را بازتر و گسترده‌تر می‌کنم و درباره‌ی این مثال‌ها شرح موجزی را تقدیم می‌کنم:

بی‌شک امام حسین (ع) سرور و قافله سالار راه عشق و حقیقت و آزادگی است. آن بزرگوار ابر شخصیتی است که علاوه بر داشتن مقام امامت و عصمت در باور و عرف مذهب شیعه، در عالم معنا و انسانی، اسوه‌ی پاک، تقوی و فضیلت و کرامت و ثبات عقیده است و اوست که برای ابقا و احیای مبادی و مبانی دینی و مذهبی و اخلاقی و انسانی از همه‌ی هستی خود و عزیزان و یاوران خویش گذشت و این همه را در قربانگاه باطل و ستم قربانی کرد. زنده‌نامان امیرکبیر و مصدق نیز شاگردان و پیروان به حق امام حسین (ع) اند در آرمان‌های انسانی‌شان و رفتار و کردارشان. اما اطلاق «جسم شریف حسنک» در کنار این بزرگان به میزان زیادی غرابت و ناهمگنی دارد، زیرا حسنک دردانه و ناز پرورده‌ی سلطان محمود غزنوی بود، او از کودکی به دربار سلطان راه یافت و ریزه‌خوار خوان یغمای آن پادشاه جائر و جابر شد، حتی عنوان «حسنک» را سلطان خود به وی اعطا کرد و می‌دانیم که «ک» آخر اسم «حسنک» را سلطان نه از باب تصغیر (چنان‌که نحویین می‌گویند) بلکه به عنوان دردانه و عزیز و محبوب به او

سپری کرد و قهرمانانه در طریق حفظ منافع و مصالح و معنویات مردمی در برابر همه‌ی شداید و موانع ایستادگی و پایداری جانانه نمود. در یک عبارت او الف قدی بود که هر الفی از خاک پاک میهن برآیند و ببالند و بشکفند. مبارزات مستمر سیاسی این ابرمرد با استعمارگران خارجی (از جمله انگلیس) و استیلاگران داخلی اسطوره‌ی است بس مهیج و تا ایران و ایرانی باقی است نام این قهرمان سترگ ملی بر تارک تاریخ مفاخر و مآثر ما خواهد درخشید. اما زنده‌نام مصدق در عرف مذهبی و باورهای مذهب شیعه‌ی اثنی عشری «سید» یعنی از اولاد بلافصل حضرت فاطمه‌ی زهرا (ع) و علی مرتضی (ع) و یازده فرزندان نبود.

۲- نویسنده‌ی محترم در مثال‌ها و نمونه‌هایی که برشمرده‌اند، نام امام همام حسین بن علی (ع) و شادروانان میرزا تقی خان امیرکبیر و دکتر محمد مصدق را با حسنک (وزیر سلطان محمود غزنوی) به عنوان شخصیت‌های مظلوم و قربانی ستم حکام خودکامه‌ی زمان در کنار هم و در یک ردیف قرار داده‌اند و این نوع مثال آوردن در واقع نوعی مثال و قیاس (مع الفارق) است و نامتناسب و نامتجانس و فاقد مجانست ماهوی و معنایی و روحانی و جسمانی است. گزیده‌تر نبود، اگر ایشان به جای آوردن «جسم شریف حسنک» از جسم شریف شخصیت‌های بسیار ارجمند عرفانی و سیاسی تاریخ ایران هم‌چون- جسم شریف «حسین بن منصور حلاج و عین‌القضاة همدانی و شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی سهروردی و ... و سید

به یاد استاد هنرمند موسیقی

## پرویز مشکاتیان

مجید مژده‌ی (مژده)



مشکاتیان و امین‌الله رشیدی

مشکاتیان برفت و به جا ماند ساز او  
خوش نغمه‌ها و زیر و بم دلنواز او  
مرغ دلش هوای دگر آشیان گرفت  
بر گوش عاشقان رسد آوای ساز او  
سنتور شد یتیم و دگر سازها خموش  
پرویز رفت و گشت خمین سرو ناز او  
ساز سه‌تار بر غم سنتور او گریست  
بس نی که ناله کرد ز سوز و گداز او  
مضرب‌ها به لرزه درآمد درون قاب  
باد صبا چو گشت بر اهتزاز او  
دستان‌سرای مهر و نواساز عشق بود  
بیداد و قاصدک همه راز و نیاز او  
ققنوس روحش از قفس جان پرید و رفت  
کس در مقام صبر ندانست راز او  
اهل هنر به بدرقه‌ی او شتافتند  
در صف شدند جمله به آخر نماز او  
شد پیکرش روانه به شهر و دیار طوس  
جان جهان و مهر وطن شاهباز او  
«مژده» صبور باش و به «آئین» سخن بگوی  
سوزد هر آن دلی ز غم جان‌گداز او

مرحمت کرد. باری حسنگ در دربار سلطان محمود بالید و پرورش یافت و چون با امور و شئون درباری و سیاسی و مملکت‌داری آشنا گردید و ورزیده و متبحر شد وانگهی واجد لیاقت و درایت و هوش سرشاری بود، در سنین پختگی و بلوغ فکری و سیاسی، سلطان، سمت صدارت را به وی تفویض نمود. مضافاً آن‌که، در دوره‌های حاکمیت مطلقه‌ی فردی آن‌هم در آن روزگاران سیاه، مقام صدارت مترادف مشیر و مشار و دستیار و مجری اوامر پادشاه در همه‌ی امور و شئون ملک و مملکت‌داری بود و دخیل در همه‌ی مهمات کشورداری. وانگهی می‌دانیم، که سلطان محمود غزنوی پادشاهی جبار و خودکامه و مستبد و شقی و خون‌ریز و متجاوز و آزمند و مال‌اندوز و فرهنگ‌بسوز بود.

سلطان محمود غزنوی، به ظاهر در مذهب متعصب و متظاهر بود. از جمله سیاه‌کاری‌ها و تبه‌کاری‌های او، یورش‌های چهارگانه‌اش به شبه قاره‌ی هند بود که به ظاهر عنوان «غزا» را داشت؛ یعنی: اشاعه‌ی دین اسلام ولی در واقع برای خوش‌باشی و خوش خدمتی خلیفه‌ی عباسی بود و بدست آوردن عناوین کاذب و ریاکارانه‌ای از جمله «غازی» و... و از همه مهم‌تر شیخون او به شبه قاره‌ی هند برای تحصیل غنایم و نفایس و ثروت‌های فراوان باد آورده و غارت‌گرانه صورت گرفت، و در نتیجه‌ی همین یورش‌های وی بود که مدت‌های مدید، شیرازه‌ی ارتباطات قویم و قدیم فرهنگی و معنوی ایران و هند دچار ضعف و گسستگی شد و تا حدودی بذر کینه و عناد نسبت به اسلام را در قلوب مردم آن سامان پراکند.

ماحصل آن‌که آیا وزارت و صدارت چنین موجود تباهاکار و هرزه‌درایی نمی‌تواند مایه‌ی بدنامی صاحب این مقام باشد؟ و آیا مقام صدارت‌مداری چنین سلطانی نمی‌تواند او را در این بزه‌کاری‌ها و نابکاری‌های سلطان سهیم و شریک و دخیل نماید؟ پس جسم چنین وزیر یی یعنی «حسنک وزیر» نمی‌تواند «جسم شریف» و عاری از آلودگی و گناه باشد. اگر حسنک به دستور سلطان مسعود و با سعایت افرادی چون «بوسهل زوزنی» به زندان رفت و سپس به امر سلطان به دار آویخته شد، به علت جنگ قدرت میان «پدریان و پسران» به تعبیر «تاریخ بیهقی» بود و بس، و یکی از عواقب این جنگ قدرت، پیروزی سلطان مسعود در این جنگ بود و به سلطنت رسیدن او و به قدرت رسیدن پسران.

حسنک (از جمله پدریان) بود- و بر اثر آن به دستور سلطان مسعود و با توطئه‌چینی (قرمطی بودن)- به زندان رفت و سپس به دار آویخته شد. ■ والسلام من اتبع الهدی

### منابع

- ۱- خاطرات و تأملات، به قلم دکتر محمد مصدق، به کوشش ایرج افشار
- ۲- تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض